

مقامات عارفان و مراحل سیر سلوک^(۱۳)

آیت الله جوادی آملی

اشاره: از مباحث اخلاقی و عرفانی، تاکنون ۲۰ مرحله از مراحل سیر و سلوک را تقدیم نموده ایم. با اندکی وقفه که در ارائه این مباحث به دلیل درج مطالبی به تناسب ویژه نامه های فرهنگ جمعه داشتیم، در این شماره مرحله بیست و یکم و دوم سیر و سلوک عرفانی را تقدیم می نمایم.

تسلیم

اگر سالک به مرحله رضا برسد، هنوز مقداری از راه و منازل بین راه می ماند؛ زیرا در مقام رضا «طبع» سالک محفوظ است؛ یعنی او به جایی رسیده است که می گوید: «پسندم آنچه را جانان پسندد»؛ یعنی، کاری را که خدا انجام می دهد، مطابق میل من است و من میل خود را بر اساس قضای الهی تنظیم کرده ام. بنابراین، هنوز طبع و میلی از او در بین هست و این با سیر تام هماهنگ نیست. پس باید از این مرحله، بالاتر رفت که دیگر خواسته ای برای سالک وجود نداشته باشد و از این مرحله بالاتر، همان مقام «تسلیم» است.

تسلیم هم با «توکل» فرق دارد و هم با «رضا». در مقام توکل، شخص کاری را می طلبد؛ ولی چون خودش نمی تواند آن کار را به خوبی انجام دهد وکیل می گیرد تا به سود او کارهای وی را انجام دهد، و چون هیچ کسی بهتر از خدا کار را نمی داند و نمی تواند انجام دهد، بهتر از همه آن است که خداوند را وکیل قرار دهد و بر او توکل کند:

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^(۱)

چنان که مؤمنان مامور شده اند به خدا توکل کنند. مقام رضا از مقام توکل بالاتر است؛ زیرا در مقام توکل انسان خواسته خود را اصل قرار می دهد؛ اما از خدا می خواهد بر اساس خواسته او کار کند، ولی در مقام رضا خواسته خدا اصل و خواسته عبد سالک، فرع است؛ اما در مقام تسلیم، عبد از خود خواسته ای ندارد و به خدا عرض می کند: «حکم آنچه تو اندیشی لطف آنچه تو فرمایی»، نه این که بگوید: «پسندم آنچه را جانان پسندد».

آیه ای که از «تسلیم» سخن می گوید قبلا به مناسبت بحث «رضا» ذکر شده است که در پایان آن آیه کریمه چنین آمده است:

«وُ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^(۳)

مؤمن نه تنها از رخدادهای ناگوار احساس دلتنگی نمی کند، بلکه اصلاً خواسته ای ندارد. اگر او «دل» را در اختیار خود داشته باشد، می تواند نهال آرزو را در آن برویاند، ولی اگر دل را به خدا سپرده باشد، دیگر چیزی در اختیار او نیست که در آن نهالی غرس کند. از این رو خداوند در باره چنین سالکان صالح می فرماید: «وِيسَلِّمُوا تَسْلِيمًا». تسلیم، تنها این نیست که مؤمنان به رسول گرامی (ص) بگویند: «السلام عليك يا رسول الله»؛ گرچه در ذیل کریمه:

«بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^(۳)

آمده است که بگویند:

«اللهم صل على محمد و آل محمد»^(۴)

و صلوات و سلام را بر رسول گرامی (ص) و خاندان گرامی او اهدا

کنید، اما این یک تسلیم لفظی و عبادت «جارحه» ای است و آنچه مهم است تسلیم در برابر محکمه عدل است؛ یعنی انسان، نسبت به خداوند، مالک چیزی نباشد و خود را به نحو انقیاد به خدا بسپارد.

توحید

مرحله تسلیم گرچه به مراتب از «توکل» و «رضا» بالاتر است

ولی باز پایان خط سیر و سلوک نیست؛ زیرا کسی که خود را به خدا می سپرد معلوم می شود خود را موجود دانسته و خویش را مالک می داند. پس از این بالاتر آن است که بفهمد او چیزی را مالک نیست تا آن را به خدا بسپارد. اگر به جایی برسد که به خوبی درک کند که:

«لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَ

لَا نَشُورًا»^(۵)

در این صورت خود را مالک سود و زیان و نیز مالک زندگی و مرگ خود نمی داند تا خود را به خدا بسپارد. در قرآن کریم آمده است:

«أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ

مالک چشم و گوش خداست.»^(۶)

در این کریمه، «سمع» و «بصر» به عنوان مثال ذکر شده است و

گرچه «فؤاد»، «راس» و همه اجزای بدن چنین است که خدا مالک آن هاست. اگر برای انسان ثابت و روشن شود که همه هستی وی از آن خداست، آنگاه باید از مقام و مرحله قبلی خود بالاتر بیاید.

هیچ کس نمی تواند ادعا کند که بر عضوی از اعضایش مسلط است؛ چون در همان حال تصمیم گیری ممکن است قدرتش گرفته شود. انسان نمی داند آیا جرعه آبی را که در دست دارد می تواند بنوشد یا قبل از نوشیدن آن، جاننش گرفته می شود.

بنابراین، چون خدا مالک همه هستی است، مرحله یا مقام «تسلیم» در عین حال که خود، کمال است اما از باب «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ»^(۷) کمال نهایی سالکان واصل نیست و انسان از مرحله تسلیم هم استغفار می کند؛ دیگران از گناه توبه می کنند، ولی سالکان، از «کمال»، استغفار می کنند و می خواهند به مقام «اکمل» برسند.

از این رو، مقام تسلیم برای سالکان الی الله، مقام نهایی نیست و شایسته است آنان به مقام «توحید» باریابند. در این مرحله که مرحله «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»^(۸) است، شخص می گوید غیر از ذات اقدس خداوند، احدی مالک و ملک چیزی نیست:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي

الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ

مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ

تُذَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^(۹)

اگر سالک به مرحله رضا برسد، هنوز مقداری از راه و منازل بین راه می ماند؛ زیرا در مقام رضا «طبع» سالک محفوظ است؛ یعنی او به جایی رسیده است که می گوید: «پسندم آنچه را جانان پسندد»؛ یعنی، کاری را که خدا انجام می دهد، مطابق میل من است و من میل خود را بر اساس قضای الهی تنظیم کرده ام. بنابراین، هنوز طبع و میلی از او در بین هست و این با سیر تام هماهنگ نیست.

انسان می یابد که هر گونه قدرتی ملک خداست. او نه تنها مالک «سماوات» و «ارض» است، «ملک» هم هست و نه تنها مالک انسان است، بلکه مالک ملک و سلطنت و نفوذ هم هست و به هر کس که بخواهد این نفوذ را عطا می کند و از هر کس که بخواهد آن را می گیرد. آنگاه اشیاء و اشخاص در برابر خداوند صبغه مظهریت می یابند، چنان چه روشن خواهد شد.

مراحل توحید

همان طور که «رضا» دو مرحله داشت، توحید نیز دو مرحله دارد. در ابتدا توحید، «یکی گفتن» است؛ یعنی مؤمن

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

می گوید و به آن ایمان هم دارد و غیر از «الله» موجودی را شایسته عبادت نمی داند؛ اما از این مرحله بالاتر، «یکی کردن» است و آن این است که بداند جز خدا هیچ موجودی مالک چیزی نیست:

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ»^(۱۰)

اگر کسی باور کند که غیر از خدا احدی مالک چیزی نیست، قهرا خود را مالک چیزی نمی داند و بنابراین، نمی گوید: من خودم را تسلیم حق کرده‌ام. پس اگر سالک بگوید: «روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم»، معنایش آن است که او هنوز خود را مالک جان خود می داند، ولی اگر در یابد که:

«لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا»^(۱۱)

آنگاه سخن از «لا اله الا الله»، گفتن مطلب عمیقی است که موحدان ناب آن را می گویند.

وقتی سالک به این مرحله برتر توحید باریابد، می فهمد که چیزی را از خود به خدا نداده است؛ چون چیزی نداشت تا آن را به خدا بدهد و از این جا «فقر» محض او ظهور می کند و در این صورت، دیگر

جابرایی توکل نیست؛ چون چیزی ندارد تا بخدا را برای حفظ آن وکیل بگیرد و جابرایی حفظ مقام رضا هم نیست؛ زیرا طبع و میلی ندارد تا بگوید: «پسندم آنچه را جانان پسندد» و جان و جسم هم ندارد تا آن‌ها را به خدا بسپارد و بگوید «روزی رخس بینم و تسلیم وی کنم» و قهرا عجز محض او ظهور می کند و این مرحله، مرحله توحید است.

آنگاه انسان، همه نظام آفرینش را با این دید می بیند و هر موجودی

را هم فقیر محض می بیند، حتی آن جا که اظهار استکانت می کند، او می داند که حتی این استکانت نیز به برکت ظهور قدرت حق است، وگرنه هیچ موجودی توان اظهار عجز هم ندارد و در اعلام عجز و در اظهار بندگی هم عاجز است. آنگاه او یک موحد تام است و «لا اله الا الله» گفتن او با دیگران تفاوت بسیاری دارد.

ذات اقدس خداوند که به رسول اکرم^(ص) دستور توحید می دهد، ناظر به این مرحله نهایی است:

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ»^(۱۲)

بدان که هیچ مبدئی جز خدا نیست و برای خود و مردان با ایمان، طلب آموزش کن؛ چون وقتی انسان سالک به این گونه مراحل بار یافت، می یابد که بسیاری از «حسنات»، مقامات و کمالات قبلی نقص و عیب است و بنابراین، از آن‌ها استغفار می کند. پس منظور از

گناه و «ذنب» در آیه، گناه مصطلح نیست، بلکه نقص را کمال پنداشتن و عیب را صحت انگاشتن و عجز را قدرت باور داشتن خواهد بود.

کمال انقطاع به خدا

چون همه کمالات اخلاقی نفس بر اساس توحید صحیح تنظیم شده، محور اصلی نزاهت روح را توحید ناب، تأمین می کند.

برای راهیابی به مقام والای توحید، راههای فراوانی وجود دارد. دین برای استحکام توحید در جان موحد سالک، حدودی^(۱۳) معین کرده است. حدود الهی یعنی امور ممنوعه و این اوصاف، نسبت به اشخاص گوناگون، مختلف است؛ برای عده‌ای محرمانت و معاصی، برای عده‌ای دیگر که محتاطند گذشته از محرمانت و معاصی، مشتبهات و برای گروه سوم که از این دو گروه وارسته‌ترند، مباحات. حدود است، خداوند این حدود را تنظیم کرده تا سالک بر اثر عبور از آن‌ها به توحید، نزدیکتر شود و به چیزی جز خدا ننگرد و سرانجام به «کمال

انقطاع» برسد و بهترین راه برای پیمودن این راه عبودیت است. بنده خالص بودن به این معناست که بنده برای این که احساس کند عین ربط به خداست، از او چیزی نخواهد و در دنیا تمرین کند که از راه اجرت، برای خدا کار نکند. خدای سبحان برای راهی از این نقص به ما دستور می دهد:

«فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ»^(۱۴)

یا به پیغمبر^(ص) خطاب می کند:

«وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا»^(۱۵)

و برای این که این «تبتل» و کمال انقطاع، حاصل شود مقدمات را فراهم کرده و فرموده است:

«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَ أَقْوَمُ قِيلًا»^(۱۶)

شب زنده داری عالم خاصی دارد؛ حرفها در آن محکمتر و گامها استوارتر است؛ انسان در روز، مشاغل زیادی دارد:

«إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»^(۱۷)

و در شب چون مانعی نیست آرام است. وقتی آرام شد مطالب را بهتر درک کرده، آن‌ها را با خدای خود صحیحتر در میان می گذارد. در چنین فضایی خدا به رسول اکرم^(ص) دستور می دهد:

«وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا»^(۸۸)

این آیات در سوره مبارکه «مزل» است که در آغاز بعثت رسول اکرم (ص) نازل شده و تأکید در آیه آخر، نشانه آن است که نه تنها انقطاع عبد بلکه کمال انقطاع او مطلوب خداست؛ چنان که در «مناجات شعبانیه» به عنوان مطلوبی الهی از آن یاد شده:

«اللهم هب لي كمال الانقطاع اليك»^(۸۹)

کسی که پیوند خود را از غیر خدا قطع کند، چون قطع او، کاری اختیاری است، قاطع به این کار، عنایت و توجه دارد و حضور فاعل را نشان می دهد، ولی «انقطاع» از این دقیقتر است؛ زیرا حضور فاعل را نشان نمی دهد، بلکه پذیرش را نشان می دهد و «کمال انقطاع» از این هم دقیقتر؛ زیرا به این معناست که انسان به انقطاع خود هم توجه و عنایتی ندارد. چنین حالتی در شب برای شب زنده دار و اهل تهجد و نماز شب مقدور است.

نکته شایان توجه در این آیات آن است که خداوند خطاب به پیامبر می فرماید:

«إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»^(۹۰)

تو در روز، کارهای زیادی داری و در آن ها شناوری. معلوم می شود پیغمبر (ص) در روز به طور مرتب، مشغول ارشاد، هدایت،

تبلیغ و انجام کارهای رهبری بود و شب هنگام فراغتی می یافت و با این که کارهای روز آن حضرت (ص) زیاد بود، مانع تبتل و انقطاع او در شب نبود؛ چون اگر کار روز، الهی باشد هرگز بر اثر آن، غباری بر چهره آینه دل نمی نشیند و حواس انسان را به غیر خدا متوجه نمی کند. علت این که برای بسیاری از انسانها تمرکز حواس، به ویژه در نماز، کار آسانی نیست به این جهت است که کارهای بیرون از نماز، الهی نیست!

راههای رسیدن به کمال انقطاع

برای رسیدن به این مقام منبع، انسان باید به کسانی که به آن منزلت راه یافته اند نزدیک شود، ولایت آنان را در جان و دل پیروراند و به سنت و سیرت آنان معتقد باشد و عمل کند و آنان اهل بیت عصمت و طهارت و همه انبیاء و اولیای الهی (ع) هستند و شیطان هم در کمین سالک است.

امام باقر (ع) به زراره که از اصحاب و شاگردان آن حضرت بود، فرمودند: تهدید شیطان که گفت:

«لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَنْتَهُنَّ مِنْ بَيْنِ

أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^(۹۱)

من بر سر راه راست آنان می نشینم و... درباره شما شیعیان است؛ زیرا شیطان دیگران را به دام خود گرفتار کرده و دیگر بر سر راه آن ها نمی نشیند؛ زیرا آنان در مسیر فضیلت نیستند تا شیطان راه آن ها را ببندد:

«يَا زُرَّارَةُ إِنَّمَا صَمَدٌ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ فَأَمَّا الْآخِرِينَ

فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ»^(۹۲)

بنابراین، این خطر هست که اگر کسی محب و متولی خاندان عصمت (ع) شود، شیطان می کوشد تا مانع کامیابی او شود. امام صادق (ع) نیز فرمودند: آیه کریمه

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِئِذَا أُذُنًا»^(۹۳)

درباره ما و دشمنان و دوستان ماست. «الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» ما هستیم و «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» دشمنان ما هستند و «أُولَئِئِذَا أُذُنًا» ما هستند که معیار صحیح را تشخیص می دهند و می دانند که این ها مظهر ذات اقدس اله و صراط مستقیم هستند.^(۹۴) در سوره «حجر» آمده:

«وَ أَنَّهُمَا لَبِئَامٍ مُّبِينٍ»^(۹۵)

یعنی دو شهری که ما آن ها را ویران کردیم. در مسیر مکه و شام، بر سر بزرگراه قرار دارد. بنابراین، به بزرگراه «امام مبین» می گویند. معصومین علیهم السلام که، امام مبین هستند، ارتباط با آنان این اثر را دارد که انسان را به نحو تام به خدا مرتبط و از غیر او منقطع می کند؛ زیرا غیر از ولای آنان راه دیگری نیست و سالک الهی هرگز به آن سمت که خارج از منطقه ولایت است متوجه نخواهد شد. در ذیل آیه مبارکه

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»^(۹۶)



روایتی از امام باقر^(ع) نقل شده که می فرماید: درباره شما شیعیان است. شیعیان در دنیا، در حال احتضار و در آخرت، از بشارت اهل بیت^(ع) برخوردارند.^(۳۷)

زیرا اگر منقطع محض نیز نباشند، به منقطعین صرف مرتبطند و انسانی که به منقطعین صرف مرتبط باشد دیگر برای غیر خدا استقلال قابل نیست. آیات قرآنی، روایات معصومین علیهم السلام و کلمات بزرگان اخلاق الهی هر سه بر اصل توحید استوار است.

قرآن کریم می فرماید: مردان الهی که اهل توحیدند از خدا «حسنة» دنیا و آخرت می خواهند و می گویند:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^(۳۸)

و قرآن، «حسانات» دنیا را می شمرد و می فرماید: کسانی که از مرز دین، دفاع می کنند

«أَحَدِي الْحُسَيْنِيِّن»^(۳۹)

یعنی شهادت یا غلبه بر دشمن، نصیب آنان می گردد. اهل جهاد اکبر نیز از احدی الحسینین، برخوردارند. چندین روایت به این مضمون است که اگر کسی عظمت، حقانیت و سنت و سیرت اهل بیت را بشناسد و به آن عمل کند و منتظر ظهور ولی عصر (ارواحنا فداه) باشد، احدی الحسینین نصیبش

می شود؛ یا به درک ظهور حضرت بقیة الله، موفق می شود و آن حضرت را زیارت می کند یا اگر به حضور یا ظهور آن حضرت موفق نشود به منزله کسی است که همراه با وی جهاد کرده باشد. امام باقر^(ع) می فرماید:

منتظر ظهور ولی عصر (ارواحنا فداه) و عارف به حق ولایت اولیای الهی، به منزله کسی است که دریای رکاب او شمشیر بزند؛ بلکه به منزله کسی است که در رکاب پیغمبر^(ص) جهاد کند؛ بلکه مانند کسی است که همراه پیامبر به شهادت برسد:

«الْعَارِفُ مِنْكُمْ هَذَا الْأَمْرَ الْمُنْتَظَرُ لَهُ الْمُحْتَسِبُ فِيهِ الْخَيْرَ كَمَنْ جَاهَدَ وَ اللَّهُ مَعَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ^(ص) بِسَيْفِهِ ثُمَّ قَالَ بَلْ وَ اللَّهُ كَمَنْ جَاهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص

بِسَيْفِهِ ثُمَّ قَالَ النَّالِثَةُ بَلْ وَ اللَّهُ كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي فَسْطَاطِهِ»^(۴۰)

این مراحل، مربوط به درجات منتظران و یاوران آن حضرت^(ع) است، که در معرفت و ایمان و انتظار ظهور آن حضرت متفاوتند. این مجموعه، «حسنة دنیا» است و زمینه توحید کامل را فراهم می کند و توحید کامل، نتیجه تهذیب روح و تهذیب روح، زمینه توحید کامل است. به این ترتیب، تأثیر ولایت اولیای الهی در نراهت روح کاملاً مشخص می شود. چون محبت و پیروی از سنت و سیرت کسانی که «منقطع عن غیر الله الی الله» هستند انسان را منقطع الی الله می کند و در این صورت انسان به کمال اصیل خود بازمی یابد. قرآن کریم در همین زمینه می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَبْغُرْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا»^(۴۱)

این آیه نشان می دهد که ولایت اهل بیت از حسنات دنیاست. چون در آن، مصداق کامل حسنة، مودت اهل بیت (علیهم السلام) شمرده شده که این در دنیا حاصل می شود؛ زیرا در قیامت، فقط نتیجه آن ظهور می کند. در قیامت کسی نمی تواند دوستی آنان را تحصیل کند. چون آن جا «دار جزاء» است نه «دار عمل». مجلسی که در آن، فضیلت، احکام، سخنان، مدح و مصایب اهل بیت^(ع) بازگو می شود و انسان را به آنان نزدیک و به سنت و سیرت آنان معتقد پای بندتر می کند. از حسنات دنیاست؛ همان گونه که مجلس درس، وعظ و ذکر حق، از حسنات زندگی دنیاست؛ زیرا از پیغمبر^(ص) نقل شده که فرمود:

«بَادِرُوا إِلَي رِيَاضِ الْجَنَّةِ

بِهِ سَوِي بُوستانهای بهشت بشتابید»^(۴۲)

عرض کردند: بوستانهای بهشت چیست؟ فرمود:

«حَلَقُ الذِّكْرِ»^(۴۳)

انجمنها و محفلهایی که در آن ها نام خدا و پیغمبر^(ص) و احکام و دستورهای خدا بازگو می شود.^(۴۳) امیرالمؤمنین^(ع) می فرماید:

«رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دَعَى إِلَى رَشَادٍ
فَدَنَا وَ أَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ فَتَجَا»^(۳۵)

خداوند رحمت کند کسی را که دست به دامن راهنمایی بزند:
به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم
که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد
جناب «ابن میثم» در شرح این جمله می فرماید: ناظر به آن است
که عده‌ای که بدون استاد، سعی در سیر و سلوک دارند به جایی
نمی‌رسند و حق با کسانی است که می‌گویند طی این راه به وسیله
راهنما میسر است.^(۳۶)
امام صادق^(ع) نیز می‌فرماید: پدرم همواره می‌فرمود:

«إِنَّ شَيْعَتَنَا آخِذُونَ بِحُجْرَتِنَا وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ
نَبِيِّنَا - وَ نَبِينَا أَخَذَ بِحُجْرَةِ اللَّهِ

شیعیان ما به دامن ما چنگ می‌زنند و ما به دامن پیغمبر^(ص)
چنگ می‌زنیم و پیغمبر به خدا متمسک است.»^(۳۷)

یعنی، همان‌گونه که در اصل نظام تکوین، ذات اقدس خداوند،
مبدا اصیل است، پس از آن انسان کامل از او فیض می‌گیرد و بعد
جانشینان انسان کامل از او مدد می‌گیرند و بعد پیروانشان از آن‌ها
کمک می‌گیرند، در نظام تشریح نیز، اگر کسی بخواهد علوم و معارفی
را یاد بگیرد و روش سعادت را بیاموزد، باید به دامن اهل بیت
(علیهم‌السلام) متوسل شود؛ زیرا آن‌ها روش تربیتی رازرسول‌گرامی،
استفاده کرده‌اند و رسول‌گرامی^(ص) نیز روش سعادت را از ذات اقدس
خداوند فرا گرفته:

«مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ

زمام همه موجودات چنبنده، به دست خداست و او هم بر
مسیر مستقیم هر موجودی را راهنمایی می‌کند.»^(۳۸)

ما نیز در نماز از خدا می‌خواهیم تا زمام ما را به دست خود بگیرد
و به دیگری وامگذارد:

«أهدنا الصراط المستقيم»

چنان‌که در ادعیه آمده است:

«اللَّهُمَّ وَ لَا تَكُنْ لِي نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^(۳۹)

«و لا تكلنا الي غيرك و لا تمنعنا من خيرك»^(۴۰)

اگر کسی مشمول مهر خدا واقع نشود، خدا او را به حال خودش
رها می‌کند و او گمراه می‌شود:

«فماذا بعد الحق الا الضلال»^(۴۱)

البته چون تفویض و واگذاری موجود ممکن به حال خود
مستحيل است و گرنه انقلاب ذات رخ می‌دهد و فقیر محض،
غنی خواهد شد، پس مقصود آن است که خدای سبحان لطف
خاص خود را از تبهکاران باز می‌دارد و از وارستگان دریغ
نمی‌دارد.

بی‌نوشت:

- ۱- ابراهیم، آیه ۱۳
- ۲- نساء، آیه ۶۵
- ۳- احزاب، آیه ۵۶
- ۴- نورالتقلین، ج ۲، ص ۳۰۰
- ۵- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۰
- ۶- یونس، آیه ۳۱
- ۷- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵
- ۸- اسراء، آیه ۲۲
- ۹- آل‌عمران، آیه ۲۶
- ۱۰- قصص، آیه ۸۸
- ۱۱- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۰
- ۱۲- محمد، آیه ۱۹
- ۱۳- حده به معنای «منع» است و از این رو به دربان که مانع ورود بیگانه است،
«حدا» می‌گویند، چنان‌که «حاجب» و «یواب» نیز نامیده می‌شود یواب یعنی
صاحب در و حاجب و حداد یعنی مانع
- ۱۴- ذاریات، آیه ۵۰
- ۱۵- مزمل، آیه ۸
- ۱۶- مزمل، آیه ۶
- ۱۷- مزمل، آیه ۷
- ۱۸- مزمل، آیه ۸
- ۱۹- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه
- ۲۰- مزمل، آیه ۷
- ۲۱- اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷
- ۲۲- بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۵۳
- ۲۳- زمر، آیه ۹
- ۲۴- محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۷۲
- ۲۵- حجر، آیه ۷۹
- ۲۶- یونس، آیات ۶۳ و ۶۴
- ۲۷- نورالتقلین، ج ۲، ص ۳۱۲
- ۲۸- بقره، آیه ۲۰۱
- ۲۹- توبه، آیه ۵۲
- ۳۰- بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۸
- ۳۱- شوری، آیه ۲۳
- ۳۲- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۲
- ۳۳- بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۵
- ۳۴- بحار، ج ۲، ص ۲۰۲
- ۳۵- نهج البلاغه، ص ۱۰۳
- ۳۶- شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۲۰۸
- ۳۷- بحار الانوار، ج ۶۵، آیه ۳۰
- ۳۸- هود، آیه ۵۶
- ۳۹- بحار، ج ۱۴، ص ۳۸۴
- ۴۰- بحار، ج ۹۵، ص ۳۹۳
- ۴۱- یونس، آیه ۳۲
- ۴۲- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵